

نشریه علمی- پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی، سال ۱۸، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۹۲، صفحات ۲۴۵-۲۷۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۹/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۵

بررسی جایگاه طبیعت در مدرنیته و چالش‌های رودررو با تأکید بر شهرهای ایران

رحمت محمدزاده^۱

چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه طبیعت در نظام مدرن و چالش‌های رودروی آن می‌پردازد. اگر در گذشته، انسان و طبیعت با برقراری رابطه متقابل روح واحد داشتند و در طی قرون متمادی می‌توانستند به‌طور مسالمت‌آمیز به حیات خود ادامه دهند در دوره معاصر این ارتباط با کشف عقل جدید یک سویه شده و با ابژه تلقی شدن طبیعت، نگرش بدان بر اساس میزان بهره‌وری و منافع اقتصادی صورت می‌گیرد. براینند این نگرش همچنان که تجارب موجود نشان می‌دهد آسیب‌پذیری منابع طبیعی و تهدید جدی محیط زیست بوده است. طبیعی است که با این روند، سلسله‌مراتب چرخه حیات و بافت‌های زنده و غیرزنده در معرض خطر جدی قرار می‌گیرند. برآستی معما یا راز و رمز این مساله در چیست؛ از چه عواملی متأثر است؛ چرا با وجود افزایش آگاهی بشر از پیامدهای تخریب محیط زیست، او بیش از هر وقت دیگر حریصانه به تخریب آن می‌پردازد؛ بین تفکر عقلانی و تخریب محیط زیست چه رابطه‌ای وجود دارد؛ آیا در نهایت با تفکر منطقی می‌توان با این بحران مقابله نمود؟ مقاله حاضر با استفاده از منابع موجود درصدد بررسی تحلیلی این سوالات با تأکید بر شهرهای ایران می‌باشد.

واژگان کلیدی: مدرنیته، جامعه مدرن، طبیعت، محیط زیست.

مقدمه

بی‌هیچ تردیدی در دوره معاصر، کره خاکی در اشکال مختلف رو به تخریب و آلودگی دارد. با بمباران هیروشیما ژاپن، هزاران نفر کشته و هزاران نفر دیگر دچار انواع مصدومیت جسمی و روانی شدند و امروزه با وجود گذشت حدود هفت دهه از آن فاجعه، هنوز عوارض ناشی از آن از طریق ژن‌های جهش یافته بر انسان و محیط زیست قابل توجه می‌باشد. انفجار نیروگاه چرونویل اوکراین، نمونه‌ای دیگر از فجایع دوران معاصر است. در اثر این حادثه، بخشی از اراضی منطقه به شدت آلوده شد و تا کیلومترها تنها گیاهان سمی می‌رویند. جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی علاوه بر از بین بردن گیاهان و درختان و طبیعت، با برجا گذاشتن مواد شیمیائی انبوه، زمین را آلوده کرده و تا سده‌های بعد جلوی باروری آن را می‌گیرند. در حادثه اخیر (۲۰۱۰) استخراج نفت در خلیج مکزیک، میلیون‌ها بشکه نفت وارد اکوسیستم حساس نواحی اطراف گردید و بدین ترتیب صدها گونه گیاهی و جانوری از بین رفت و یا با آسیب جدی مواجه گردید.

این در شرایطی است که بیابان‌زائی هر ساله از ۶ میلیون هکتار فزونی می‌گیرد. سالانه ۱۷ میلیون هکتار جنگل نابود می‌گردد و تخریب و فرسایش خاک به ۲۶ میلیون تن می‌رسد. صید بی‌رویه موجودات دریائی و آلودگی‌های زیرزمینی به شدت ادامه دارد. به‌رغم اقدامات قابل توجه، سالانه هزاران گونه زیستی منقرض می‌شود. لایه ازن با وجود اقداماتی که صورت گرفته همچنان در حال تخریب و فرسایش است. بهره‌برداری بیش از حد از منابع و ضایعات فراوان مواد، خطرهای جدی برای محیط زیست دربردارد. تمامی تهدیدها به بوم کره، روند فزاینده به خود گرفته است (ارجمندی، ۱۳۸۰: ۹۶). جنکز^۲ (۱۹۹۱) در کتاب معروف خود این مساله را خاطرنشان می‌سازد که نابودی زمین توسط انسان منجر به نابودی ۲۷۰۰۰ گونه زیستی در سال می‌شود یعنی ۷۴ انقراض در یک روز و یا ۳ نابودی در یک ساعت! مدارک جدیدتری براساس مجله تایم مورخ ۳۱ ژانویه ۲۰۰۰، این تعداد را بالاتر نشان می‌دهد یعنی صدها انقراض در یک روز.

در بحث آلودگی زمین، نقش سموم و کودهای مورد استفاده در امر کشاورزی را نباید نادیده گرفت. هر ساله هزاران تن مواد سمی و کودهای شیمیائی برای از بین بردن آفات، حشرات و قارچ‌های گیاهی در بخش کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. جالب است که هر کدام از آن‌ها به نام‌های مختلف و برای مصارف بخصوصی مانند آفت‌کش، علف‌کش و غیره به کار می‌برند. اما نمی‌توان کتمان نمود که هر یک از آن‌ها به نوعی محیط زیست را آلوده می‌کنند. باقی مانده سمومی که در کشاورزی کاربرد دارند با توجه به عوامل اقلیمی، مانند باد و باران به آب‌ها وارد می‌شود و تغییراتی را در زنجیره غذایی محیط دریاها به وجود می‌آورند. بررسی‌های صورت گرفته روی تأثیر این سموم در ماهی نشان می‌دهد که ذخیره شدن سموم در بدن ماهی سبب مسمومیت و کاهش تعداد پرندگان ماهی‌خوار شده است.

این در حالی است که موج فزاینده رشد جمعیت به همراه مصرف بی‌رویه منابع موجب شده تا مطالبات انسان‌ها در عرصه سیاره زمین بیشتر از مقتضیات طبیعی آن باشد. صنعتی شدن جوامع و افزایش مهاجرت به شهرهای بزرگ نیز باعث افزایش روند مصرف منابع طبیعی زمین و استفاده روزافزون از آن‌ها شده است. در چند دهه اخیر، این رشد با شیب صعودی به میزانی رسیده که حتی از ظرفیت اکولوژیکی انسان بر روی زمین بیشتر گشته است. افزایش جمعیت می‌تواند موجب تنزل و تهی شدن منابعی چون آب، خاک، پوشش جنگل شود و منابع قابل دسترس هر نفر را نیز کاهش دهد. در شرایطی که جمعیت و نیز سرانه مصرف انسان‌ها در حال افزایش است حوزه‌های مربوط به زمین‌های تولیدی و موجودی سرمایه طبیعی اغلب رو به کاهش می‌باشد. به گفته هایبزیگر^۳ همچنان که دنیا از نظر بوم شناختی دچار اضافه بار شده، الگوی توسعه اقتصادی متعارف نیز شکلی تضعیف کننده و خود مخرب یافته است (ارجمندنیا، ۱۳۸۰: ۹۴).

بدیهی است وضعیت محیط زیست به گونه‌ای است که مردم یک منطقه حتی یک کشور خواسته و ناخواسته از آثار آلودگی در شهر یا کشور دیگر در امان نیستند. برفی که در نروژ می‌بارد مواد آلاینده به همراه دارد که منشا آن از انگلستان و آلمان است یا باران اسیدی در

کانادا نتیجه مواد آلاینده‌ای است که منشأ آن‌ها از ایالات متحده است یا گردوغباری که در صحراهای عربستان سعودی و عراق ایجاد می‌شود شهرهای ایران و منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمی‌توان کتمان نمود که بروز این مسائل، بیش از هر چیز از یک پارادوکس اساسی در عصر اطلاعات خبر می‌دهد. از یک طرف، اطلاعات علمی به‌طور روز افزون در حال رشد است از طرف دیگر تخریب محیط زیست به موازات توسعه بانک‌های اطلاعاتی رو به افزایش دارد. انسان بی‌آنکه از ویرانگری خود، مسئولیتی جدی بپذیرد و یا در قبال آن حساسیت لازم نشان دهد خود را مالک بی‌هماورد و یگانه زمین می‌پندارد و بی‌محابا ولی سازمان یافته به تخریب آن می‌پردازد. اگر در گذشته در اثر وفور منابع طبیعی و مصرف ناچیز، خودتنظیمی در طبیعت وجود داشت امروزه افزایش جمعیت، شهرنشینی و شهرگرایی، تکنولوژی و آلودگی‌های ناشی از آن، وضعیت زیست محیطی کره را با چالش‌های اساسی مواجه ساخته است.

دنيس ميلتي^۴ (۱۹۹۹) مدير گروه پژوهشي موسسه علوم ملي ايالات متحده امريكا متشکل از ۱۳۲ کارشناس با بررسی بحران‌ها و مخاطرات کره زمین چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «دامنه بلایا و مخاطرات، واقعا بزرگ و وسیع‌تر شده و در آینده بدون هیچ تردیدی به گستردگی خود ادامه خواهد داد. این مساله تا اندازه‌ای به سبب اقداماتی است که ما در گذشته برای کاهش خطر انجام داده‌ایم... بسیاری از شیوه‌های پذیرفته شده برای سازگاری با بلایای طبیعی براساس این ایده بوده که مردم می‌توانند از فن‌آوری‌ها برای کنترل طبیعت جهت ایمنی خود استفاده کنند. بنابراین با توجه به مسائل و مشکلات جدید در حفظ و نگهداری زیستگاه‌ها و اکوسیستم‌های طبیعی و انسانی، چاره‌ای نخواهد بود جز آن که از هم اکنون در باورها، نگرش‌ها، الگوهای توسعه و کلاً رویکردهای موجود در بکارگیری منابع، تغییرات جدی ایجاد گردد. البته بی‌تردید، با توجه به مسائل و مشکلات حاد، اقدام عاجل در این زمینه، سریع نخواهد بود.

4- Dennis Mileti

مقاله حاضر با چنین درکی درصدد بررسی تحلیلی و مفهومی این مساله و اینکه مدرنیته^۵ چگونه سبب بروز آسیب‌های جدی به محیط زیست گشته می‌باشد. بی تردید، درک چگونگی این مساله بدون طرح ویژگی‌های دوره گذشته یا سنت ممکن نیست. از همین رو در بحث حاضر پس از طرح اوصاف کلی دوره سنت و مدرن به چگونگی نگرش نظام مدرن به محیط زیست و چالش‌های رودروی آن اشاره شده و آنگاه پس از تجزیه و تحلیل موضوع، اثرات کلی این رویکرد با نگاه مختصر به وضعیت شهرهای ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نهایت موضوع با ارائه راهکار و نتیجه‌گیری مختصر به نهایت خود می‌رسد.

مفهوم سنت

لغت «سنت» در فرهنگ دهخدا (بی‌تا) به معنای راه و روش، طریقه و قانون و روش، آئین و رسم و نهاد، احکام دین، راه دین و شریعت عنوان گشته است. مترادف سنت در زبان انگلیسی واژه tradition^۶ به معنی نظر و عقیده و رسم بجا مانده از گذشتگان می‌باشد. به باور ویلیامز^۶ (۱۹۷۶) این کلمه ریشه لاتینی داشته و به معنی «دست به دست شدن» و «تحویل دادن» از زبان فرانسه به انگلیسی وارد شده است. باید گفت که سنت به معنای اخیر یعنی تحویل دادن، دارای مفهوم عام بوده و به کلیه حوزه‌های فرهنگی و از جمله علم، هنر، ادبیات، قانون، سیاست، مذهب و غیره اطلاق می‌شود. وقتی عقیده و یا کنش در هر حوزه فرهنگی تداوم یافت و از نسلی به نسل دیگر منتقل شد سنت نام می‌گیرد. این مفهوم محصول کشف و اختراع نیست و نمی‌توان آن را چیزی دانست که به‌وسیله فردی پایه‌گذاری و یا اینکه در چارچوب امری ابداع و یا اختراع شده باشد؛ سنت ذاتاً دارای ماهیتی رازگونه است و می‌توان آن را بر اساس منابع معتبر تفسیر نمود.

سنت در شرایطی می‌تواند معتبر باشد که نقل‌کنندگان آن قابل اعتماد باشند و از این رو، چیزی نام سنت به خود می‌گیرد که نقل و انتقال آن بدون وقفه از سوی مراجع معتبر تأیید

5- modernity

6- Raymond

شده باشد. بدیهی است که پیش‌فرض سنت چیزی است که خود متضمن عدم امکان دگرگونی و تغییر است. یعنی در صورت مواجه با سنت باید آن را بدون هیچ‌گونه تصرف و دستبرد به آیندگان منتقل نمود. سنت به‌عنوان یکی از منابع مهم معرفت با شایعه و مد تفاوت‌های آشکاری دارد. در شایعه و موارد مشابه آن، حقیقت ثابتی وجود ندارد ولی در سنت فرض بر این است که انسان با حقیقتی ثابت و غیرقابل تغییر بنا، روبرو است. بنابراین چیزی که تحت عنوان سنت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود امری است احترام‌آمیز که باید حرمت آن را حفظ کرد (ضمیران، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

صادقی پی به نقل از شیلز^۷ (۱۹۵۴) در تعریفی دیگر می‌گوید: «سنت همان چیزی است که دست به دست گشته و شامل تمام چیزهایی است که جامعه‌ای در یک دوره زمانی خاص داراست. چیزهایی که قبل از آن زمان در جامعه وجود داشته و مالکان فعلی اکنون به آن‌ها دست یافته‌اند. به‌نظر شیلز سنت محصول یک روند فیزیکی در دنیای خارجی و نیز تنها نتیجه و محصول یک سلسله الزامات اکولوژیک و فیزیولوژیک هم نیست بلکه چیزی فراتر از اینهاست. راپورت (۱۹۸۹) بر این عقیده است که سنت مفهومی بسیار عام دارد. هر چیزی که در طول زمان منتقل شود و به زمان بعد از خود برسد سنت است. بدین علت، این مفهوم به قلمروهای‌های گوناگونی چون روش زندگی، رفتارها، وقایع، ارزش‌ها، تصورات، قوانین، فلسفه، هنر، معماری، یادمان‌ها، صنایع دستی، حکومت‌ها، سیاست‌ها، موسسات و نهادهای، و غیره اطلاق می‌گردد و همه آن‌ها را دربردارد» (۹).

سنت‌های قدسی میان مبدا و تغییر امور گونه‌ای دیگر یعنی فراسوی عقل پیوند برقرار می‌کنند. بر همین اعتبار است که حماسه سرای معروف یونان «هزیود» در تبارنامه خدایان اعلام می‌کند که دختران زئوس باید نوائی غیبی از چیزهایی که در آینده می‌آیند را به ما خبر دهند و به همین نحو سنت‌های قدسی در کلیه ادیان، انسان را از مبدا امور مطلع می‌سازند. در حالی که عقل و به خصوص عقل زمینی و عقل خاکی بدون مدد و میانجیگری چنین الهامی قادر به کشف آن‌ها نمی‌تواند باشد (ضمیران، ۱۳۸۰: ۱۱۷). در پاره‌ای از موارد،

سنت‌ها از عصر طلائی خبر می‌دهند که در این عصر همه چیز به‌طور متعالی وجود دارد. در حقیقت این سنت‌ها به نقل و روایت این دوره‌ها پرداخته و آدمیان را به پیروی از احکام، تعالیم و رهنمودهای خاصی که مربوط به گذشته‌ای طلائی هستند هشدار می‌دهند و مدعی هستند که راه نجات در پیروی از آموزه‌هایی است که در همان دوران نهفته است. پس سنت‌های مقدس ضمن اینکه سرچشمه خودشان را از گذشته طلائی به دست می‌آورند از آینده‌ای درخشان هم خبر می‌دهند که باید به آن آینده درخشان امیدوار باشد.

وقتی می‌گوییم چیزی سنتی است معمولاً آن متعلق به راه و رسم گذشتگان در انجام امور است و در تضاد با راه‌های نو و ابتکاری است که از مدرن و معاصر بودن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین از جنبه‌های نظری تفاوتی مضاعف بین سنت و اصالت در حال شکل‌گیری است. سنت می‌تواند شامل معیارهایی باشد برای اینکه استفاده از چه چیزی در بافت درست و مناسب است. در بسیاری از موقعیت‌ها، سنت با این مفهوم وام‌گیری از گذشته - در اکثر موارد اما نه همیشه- یفای نقش خواهد کرد. به هر حال قضاوت درباره این که چه چیزی باید از گذشته درس گرفته شود اغلب مشکل است و مسئله اصلی در تجربیات مرتبط با بازتفسیر انتقادی است. به هر حال وقتی در مقیاس کوچک به کار می‌رود تفاوت‌های بی‌فایده و بی‌اهمیت بین "قدیم" و "جدید"، "عادت" و "ابتکار" قابل چشم‌پوشی است و ما می‌توانیم بگوییم که چنین دیدگاهی قطعاً برای هر فرآیند ساخت و ساز ضروری است. مفاهیم پیوستگی و ثبات از سنت غیرقابل تفکیک هستند فرآیند پیوستگی اشاره به رشدی تکاملی در بطن زمان و فضا که در آن تغییر و ثبات، نوسازی و بازسازی، پیشرفت و حفاظت همگی دخیل بوده ولی هیچ‌گاه این فرآیند به درستی تعریف نشده است. سنت ریسمان در حال گسستن پیوستگی را از میان تمامی تغییرات و رخدادهای تاریخی به چنگ می‌آورد و احتیاج انسان به دنیایی پایدار را پاسخ می‌گوید.

سنت از یک طرف دارای بعدی بی‌زمان و همه‌گیر است که در تمامی دوران "معرفت برگزیده" مردم بوده و از طرف دیگر دارای شخصیتی بومی با ویژگی‌های جغرافیایی است. سنت ترکیبی است از اصول جهانی هنر، معماری و شهرسازی با ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی وابسته به کانتون (اصطلاح به کار گرفته شده توسط کالین رو برای آن بخش از

جهان است که به‌وضوح در مرزهای جغرافیایی و عاطفی قابل تعریف است و ما آن را سرزمین مادری می‌نامیم) این وابستگی به کانتون، یا پذیرش سرزمین خودی از طریق سنت، کاملاً متضاد با عقاید و افکار محدود محلی مدرنیزم است. این وابستگی یک حالت غیرقابل انتقاد و اطاعتی کورکورانه از آداب و رسوم مومیایی شده نیست، بلکه تعهدی ابداعگر و آفریننده به سرزمین مادری و بومی است. به گفته ریکاردا هاج: "سنت از معرفت برگزیده تمامی مردم برمی‌خیزد" گفته او به درستی بر پویایی و به واقع بر ابعاد خلاق سنت تأکید می‌ورزد. سنت ارتباطی با توده میراث جهانی که از دوران گذشته به‌جا مانده و غیرقابل درک می‌باشد ندارد، بلکه با گزینشی موشکافانه با بهترین، زیباترین و موثرترین کارهای نوع بشر در تمامی طول تاریخ در ارتباط است.

سنت موكداً يك عقیده خشك و تعصب‌آمیز نیست، بلکه زندگی و طراحی آلی، بوم شناختی است. سنت هیچ ارتباطی با کنش‌های کهنه پرستان، آداب و رسوم ارتجاعی و تجددگرایی بی‌معنا ندارد. همیشه جوان، تازه و نو است و هیچگاه مدافع کهنه، قدیمی و عتیقه نیست. سنت طرحی است در ارتباط با تداوم متکی بر خاطره، عقل سلیم و تجربه. از این رو نادرست خواهد بود که سنت را در مقابل ابتکار قرار دهیم، سنت اساس ابتکار است، سنت تجسم ابدی ابتکار، اکتشاف و کمال است. ما نباید معتقد باشیم که باززنده سازی سنت کاری ساده خواهد بود: بسیاری از ویرانی‌ها باید بازسازی شوند. اگر آفرینش جهانی دوست داشتنی و زیبا بر اساس برداشتی مثبت از سنت صورت یابد این موضوع به ما کمک می‌کند تا حقیقت ذاتی این گفته گوته را دریابیم که: "انسان از این آزرده است که حقیقت بسیار ساده است، اما او باید این را تشخیص دهد که به کار گرفتن حقیقت در راستای منفعت خویش چندان آسان نیست" (پیمان، ۱۳۷۸: ۵۸).

اولین حکم سنت متضمن به خاطر سپردن و حفظ کردن همان سنت‌هاست. بنابراین اجرای همان آیین‌نامه‌هایی است که به یادآوری چنین سنت‌هایی مدد می‌رساند. سنت متضمن شیوه‌های مقبول رفتار، گفتار و کنش و نیز نقل و توصیه حکمت‌هایی است که از گذشته به ما منتقل شده است و بایستی بدون تصرف به آیندگان منتقل شود (ضمیران، ۱۳۸۰: ۱۱۷). خواه‌ناخواه تغییر و دگرگونی، حالت بطئی و یا کند پیدا می‌کند. مداخله در نظام

موجود نوعی بدعت محسوب می‌گردد. بنابراین بایستی امور فردی و اجتماعی به نحوی از انحا حفظ و رعایت گردد. شریعتی (۱۳۶۲) در این خصوص می‌گوید: «در گذشته وقتی شما یک جامعه ایلی، با یک جامعه فتودالی و یا یک جامعه روستایی را نگاه می‌کردید، افراد آن جامعه، کوچک‌ترین شکی درباره نظام حکومتشان، نظام مذهبی‌شان، اعتقاداتشان، سنت‌هایشان، نداشتند و اصلاً نمی‌توانستند داشته باشند. اینها را یک چیزهای ابدی، لایتغیر، جبری و حاکم بر همه چیز، درست مثل آفتاب می‌دانستند. اصلاً اینکه ممکن است اعتقاداتشان غلط باشد، پس جهان‌بینی دیگری را انتخاب کنند، یا حقوقی که این جامعه دارد، ممکن است درست نباشد و می‌شود یک جور دیگر زندگی کرد، اصلاً به فکرشان نمی‌توانست برسد، چون طوری ساخته شده بودند و جوری می‌اندیشیدند که نظام اجتماعی و سنتی‌شان قالب‌ریزی کرده بود» (۱۲۷).

در سنت، طبیعت به‌عنوان معمائی الهی و دور از دسترس عقل مطرح است و بیشتر نظریات اجتماعی در باره محیط، شکل توجیهات مذهبی و اسطوره‌ای را دارند. طبیعی است که در سنت، نقش و قدرت انسان در برابر طبیعت و ماوراطبیعت بسیار ناچیز است و پیش‌بینی و کنترل امور، چندان محلی از اعراب ندارد. امور بشری با تقدیر و سرنوشت توجیه شده بنابراین با مهجور ماندن علوم به ویژه علم تجربی، انسان با جهان‌بینی محدود خویش، حداکثر به توصیف محیط اطراف و از جمله طبیعت می‌پردازد.

مفهوم مدرنیته

شاید در ادبیات موجود کمتر کلمه یا واژه‌ای را بتوان یافت که همانند مدرن و مدرنیته با وجود تغییرات محتوایی، همواره با عنصر زمان پیش رفته و کماکان قالب سحرآمیز خود را به عنوان «نو» حفظ کرده باشد. اگر مدرن به معنی نوشدگی مراد شود هر انسانی روزانه شاهد هزاران چیز جدید می‌باشد. در اینجا کهنگی هرگز به ساحت شگفتش راه نمی‌تواند داشت. هر لحظه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم تازه و جدید است. با گذشت زمان ولو چند لحظه، اکنون معنای خود را از دست می‌دهد. بنابراین هر لحظه و هر دوره تاریخی در آن دم که ما در آن به سر می‌بریم «امروزی» است؛ وگرنه به زمان گذشته می‌پیوندند. به این

اعتبار صفت مدرن نمی‌تواند به روزگاری خاص محدود شود. اگر به دانشی‌هایی چون شهرسازی، معماری و پزشکی پسوند مدرن اضافه شود برداشت‌ها یکسان نخواهد بود. در علم شهرسازی و معماری پسوند مدرن در تقابل با شهرسازی و معماری ارگانیک مطرح می‌شود و دامنه زمانی آن حداقل به چند دهه قبل برمی‌گردد، در حالی که افق زمانی این واژه در علم پزشکی با توجه به سرعت تغییر و تحولات دانش پزشکی از چند سال بیشتر تجاوز نمی‌کند. اغلب اطلاعات سالیان گذشته کهنه و منسوخ تلقی می‌گردند. باید گفت که این ویژگی به مدرنیته حالت سحرانگیز داده و به همین جهت برخی صاحب‌نظران از آن به مثابه یک «معما»^۱ یاد می‌کنند؛ چرا که این زمان بی‌زمانی است و هیچ وقت رنگ و بوی کهنگی به خود نمی‌گیرد.

مدرنیته همانند بسیاری از مفاهیم دنیای جدید، یک واژه غربی است. تبار واژه مدرن که در تمام زبان‌های اروپائی و در بسیاری از زبان‌های دیگر از جمله در فارسی رایج شده، از لفظ لاتینی «modernus» است که خود از قید مد و مشتق شده است. در زبان لاتین، معنای مدرنیته را رومیان در اواخر سده پنجم در مورد ارزش‌ها و باورهای مشکوک جدید به کار می‌بردند. به گمان برخی از پژوهشگران در سده شانزدهم، رویارویی مسائل تازه با سنت‌های کهن به مهم‌ترین دلالت ضمنی واژه مدرنیته تبدیل شد که از حدود سال ۱۴۶۰ در زبان فرانسوی به کار می‌رفت. این معنای ضمنی واژه مدرن تا امروز همراه با معنای اصلی آن یعنی «کنونی و امروزی» باقی مانده است (احمدی، ۱۳۸۰: ۴).

مدرنیته در بحث روشنفکری معاصر به تمدن جدیدی که در چند قرن گذشته در اروپا و آمریکای شمالی پیدایش و گسترش یافت و در اوایل قرن بیستم کاملاً آشکار گردید اشاره دارد و به معنای آن است که این تمدن به معنایی قوی که در تاریخ بشر منحصر به فرد است، مدرن است. دقیقاً آنچه این تمدن را منحصر به فرد می‌کند تا حدودی به دور از مناقشه است. همه کس می‌پذیرد که اروپا و آمریکای شمالی شیوه‌ای جدید و نیرومند را در مطالعه طبیعت و نیز تکنولوژی جدید ماشینی و شیوه‌های تولید صنعتی‌ای را که به ارتقای

۱- برای اطلاعات بیشتر به کتاب «معنای مدرنیته» تألیف بابک احمدی (۱۳۸۰) انتشارات مرکز نشر رجوع شود.

بی‌سابقه سطح زندگی مادی منجر شد رشد داده است. همین شکل «مدرنیته» است که امروزه در جهان غیرغربی «مدرنیزه شدن» یا صرفاً «توسعه» نامیده می‌شود (کهون، ۱۳۸۱: ۱۱).

در حالی که برخی از اندیشمندان واژه مدرنیته و مدرنیسم را بدون هیچگونه تمایزی بطور مترادف بکار می‌گیرند بعضی به تفاوت قائل هستند. «هودشتیان» (۱۳۷۳) در این رابطه می‌گوید: «شاید بتوان گفت که مدرنیسم بیشتر با نو شدن و تحول در تکنولوژی و جوانب دیگر جامعه همراه است، حال آنکه مدرنیته که با مدرنیسم دارای پیوند است و چه بسا پایه آن را تشکیل می‌دهد، نه فقط نوگرایی، بلکه دریافت ذهنی نو از جهان، از هستی، زمان و تحول تاریخی است. به عبارت دیگر، مدرنیته ذهنیت را در نظر می‌گیرد. مفهومی جدید است و پدیدآورنده یک حالت و یک روحیه است و پایه فرهنگی و فکری آن بنائی است که بر اساس آن اقتصاد و تکنولوژی جدید نیز پدیدار می‌شود. بنابراین، مدرنیته، مدرنیسم نیست. اگر مدرنیسم اعراض و نمودهای به اصطلاح «بیرونی» تمدن جدید باشد، در مقابل مدرنیته عناصر درونی فکری، فلسفی و فرهنگی آن است و دارای یک رشته بنیادهای مفهومی است که همگی با یکدیگر ارتباط قوی دارند» (۵۴).

نقطه مقابل این برداشت نیز وجود دارد که از جانب برخی از اندیشمندان ابراز شده است. سروش (۱۳۷۳) می‌نویسد: مدرنیته همان نو شدن است. نو شدنی که کسی عزم بر نوآوری نداشته و خودبخود حادث شده است؛ اما مدرنیسم نوعی ایدئولوژی است، نوعی اندیشه است که در پی جایگزین کردن مدرن به جای کهنه است و براین اساس، مدرن را برتر از کهنه می‌داند. بنابراین از دیدگاه سروش، مدرنیسم نوعی نگرش است؛ در حالی که مدرنیته حالتی است که در فکر و یا در عالم خارج رخ می‌دهد و چندان هم تابع خواست فرد نیست (۳۵۲). در ادبیات موضوع، نظیر این برداشت و حتی گسترده‌تر از آن نیز قابل استنباط است. فرهادپور (۱۳۷۳) در این خصوص می‌نویسد: «هر چیزی که در تاریخ مدنیت غربی (از رنسانس تا به حال) رخ داده با بحث مدرنیته در ارتباط است. صحبت کردن از مدرنیسم به یک معنی، مترادف صحبت کردن از همه چیز (ایدئولوژی، نظریه و واقعیت) می‌باشد» (۲۷).

بایستی افزود که مشکل تبیین مفهوم مدرنیته مختص جامعه ما نیست. جهان‌نگو (۱۳۷۴) می‌نویسد: «از مهم‌ترین مباحثی که در چند دهه اخیر توجه فیلسوفان، جامعه‌شناسان، معماران و صاحب‌نظران ادبی را به خود معطوف داشته، بحث در باره مفهوم مدرنیته است». از میان آثاری که به تازگی در اروپا و آمریکا در باره این موضوع چاپ شده کتاب «مدرنیته» نوشته «الکسیس نوس»^۹ استاد «دانشگاه مونترال» است که کلیه نظریه‌های موجود در خصوص مفهوم مدرنیته را به نحو سنجیده و انتقادی بررسی می‌کند. در مقدمه کتاب مدرنیته می‌نویسد: «ما مدرنیته را در دگرگونی‌های پیاپی‌اش دنبال می‌کنیم ولی هرگز بدان دست نمی‌یابیم؛ همواره از ما می‌گریزد».

چنانکه ملاحظه می‌شود مفهوم مدرنیته چندان روشن نیست؛ وجود نظریات مختلف نشانگر عدم وجود زبان مشترک بین صاحب‌نظران می‌باشد. به هیچ‌وجه یک مفهوم صرف جامعه‌شناسی، حقوقی و یا تاریخی نیست. بلکه رویکردی است به جنبه‌های یک فرهنگ و تمدن. با این همه، این مفهوم بسیار پیچیده و بغرنج ملغمه‌ای بسیار سردرگم را از اسطوره گرفته تا واقعیت در همه زمینه‌ها در برابر ما قرار داده و بدیهی است نمی‌توان مدرنیته را چون اسطوره دارای سازمان و نظمی ارزشی و به‌طور کلی پایدار تلقی نمود. در این بررسی، بی‌آنکه سایر مفاهیم مربوط به مدرنیته طرح شود صرفاً به ذکر این نکته بسنده می‌گردد که ادبیات موجود، تنها جنبه‌ای از بحث را روشن می‌کنند؛ ضمن اینکه ارزشگذاری دقیق بین آن‌ها نیز چندان ساده نمی‌باشد. در این بررسی، مدرنیته در معنای نگرش نو به هستی و جدال با سنت، مشخصه دوران بعد از قرون وسطی (رنسانس) در اروپا بکار گرفته می‌شود.

مشخصه‌های مهم مدرنیته

در خصوص مشخصه‌های مدرنیته مطالب بسیاری عنوان شده است. عقل‌گرایی، سنت ستیزی و اسطوره‌زدایی، واقعیت‌گرایی، انسان‌گرایی، تمامیت‌خواهی، علم‌گرایی، فن‌سالاری، آرمان‌های بورژوازی، سلسله‌مراتبی و نظایر آن از جمله این ویژگی‌ها می‌باشد. فهم این مشخصه‌ها، زمانی وافی به مقصود خواهد بود که با اوصاف و عوامل سازنده جامعه سنتی

مقایسه تطبیقی صورت پذیرد (جدول ۱). ضمن اینکه باید توجه داشت که امروزه قلمرو این مشخصه‌ها در هریک از شاخه‌های علوم نیز متفاوت بوده و به تبع ماهیت هر کدام، معنا و مفهوم خاص پیدا می‌کنند. اگرچه تبیین بحث می‌تواند برخی ابهامات را روشن نماید، لیکن ضرورت رعایت اختصار تنها به ذکر یکی دو مورد بسنده می‌گردد:

جدول (۱) برخی از تفاوت‌های جهان سنت و مدرن

سنت (امور قدسی)	قلمرو	مدرن (امور عقلانی)
نظام حقیقی مبتنی بر	تکلیف	حق
حاکمیت مردم از طریق	بیعت	مشارکت
روابط اجتماعی	مهر پیوند	سود پیوند
اخلاق	دینی	مدنی
نظام اجتماعی مبتنی بر	ارزش‌ها	قراردادها
نظام اداری مبتنی بر	ارادت و قربات با واسطه‌ها	شایستگی
مبانی مشروعیت سیاسی	تقویت باورها و ارزش‌ها	رفاه و امنیت
نسبت با دیگران	دگرناپذیری	دگرپذیری
آموزش	تربیت و انتقال سنت	اجتماعی کردن و تخصص
هدف اصلی رسانه‌ها	هدایت و تبلیغ	اطلاع رسانی و تفنن
ارتباطات انسانی	یک جهان و یک صدا	یک جهان ولی چندین صدا
فرهنگ	هدایت و تبلیغ برای همگان	سرگرمی برای توده و اندیشه‌ای برای نخبگان
قدرت	در چارچوب اقتضائات	مشروط

ماخذ: محمدی، ۱۳۷۷: ۱۲

عقلانیت از مفاهیم بنیادین مدرنیته است که پدیده‌ها را بدون ارجاع به مقولات غیرطبیعی توضیح می‌دهد؛ به بیان دیگر تبیین عقلانی رفتار پدیده‌ها. این تحول بزرگ شرایطی را فراهم آورده است که «نیچه» آن را جهان خواستن و اراده کردن می‌خواند: «خواست دانایی و خواست توانایی سر فرود آورد و آژهای مطالعه او شود و سرانجام ماده خامی شود که در زیر فشار این خواست از نو صورت و معنا می‌پذیرد» (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۵۸). صفت عقلانی در امور دارای انسجام منطقی و در عین حال قابل اثبات به کار می‌رود و معمولاً خصوصیتی چون کارائی، دقت، ثبات، سنجش و کنترل با خود به همراه دارد.

بهمن‌پور (۱۳۷۹) به نقل از «ماکس وبر» می‌نویسد: «عقلانیت اشاره به مجموعه فرایندهای مرتبطی دارد که از طریق آن‌ها هر جنبه از عمل انسانی در معرض محاسبه، سنجش و کنترل قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر عقلانی شدن عبارت است از سازمان دادن زندگی به وسیله تقسیم و همسازی فعالیت‌های گوناگون بر پایه شناخت دقیق مناسبات میان انسان‌ها با ابزارها و محیط‌شان به منظور تحصیل کارائی و بازده بیشتر» (۳۵).

سروش (۱۳۷۷) می‌نویسد: «در جهان ماقبل مدرن، امور به کمک نیروهای غیبی و نامرئی توجیه می‌شدند اما در جهان مدرن همان امور با استفاده از قوانین تجربی تبیین می‌شوند. در جهان قدیم فیلسوفان کاشف و مفسر کتاب طبیعت بودند؛ طبیعتی که به زبان طبایع نگاشته شده بود ولی در جهان مدرن این دانشمندان هستند که کتاب طبیعت را که به زبان ریاضی نوشته شده است، تفسیر می‌کنند و این باور که امور «پیش‌بینی‌پذیر»، «محاسبه‌پذیر» و «قابل کنترل» است محور و قلب عقلانیت جدید را تشکیل می‌دهد. خرد مدرن، گاه پشتوانه این مدعا قرار می‌گیرد و چنین گفته می‌شود که این خرد مسئول مدرنیته است و برای مدرن شدن راهی جز ورود در این عقلانیت نیست؛ عقلانیتی که از جهان اسطوره‌زدائی کرده و بر خود و داوری‌های خود تکیه مطلق‌زده و آبادانی و زندگی این جهانی را اصل گرفته و با طبیعت از در خصومت در آمده و برای آدمی تعریف و لذا حقوق نوینی آورده و او را چنانکه هست به رسمیت شناخته و تجربه را از شهود و تعبد برتر نشانده و در علم و تکنولوژی تجسم و تعین تام یافته است».

ذکر این نکته در نقش عقل و آگاهی در عصر مدرن و نیز تمیز این جامعه از سنت خالی از لطف نیست که در جهان دو نوع نو شدن وجود دارد: یکی نوع شدنی که موجود یا پدیده جدید را علی‌رغم تفاوت‌هایش با موجود پیشین، دنباله آن می‌داند؛ دیگری عبارت است از «فاصله گرفتن و فراتر رفتن از گذشته و بیرون آمدن از آن». کسی می‌تواند از سنت گفتگو کند که از آن بیرون آمده باشد و کسی می‌تواند از مدرنیته سخن گوید که از آن فاصله گرفته باشد. اینکه چرا پیشینان سخن از سنت نمی‌گفتند بدین دلیل بود که غوطه‌ور آن بودند. غوطه‌ور بودن در سنت با بحث کردن در باره آن منافات دارد کسی که در باره موضوعی بحث می‌کند باید توان آن را داشته باشد که از آن موضوع فاصله بگیرد. ما امروز

از مدرنیسم هم سخن می‌گوییم و همین باید به ما بنمایاند که ما تدریجاً از مدرنیسم هم فاصله می‌گیریم. به عبارت دیگر ما امروز با سنت و با مدرنیسم هر دو، رابطه سوژه-ابژه بر قرار کرده‌ایم و این نیست مگر به دلیل بیرون آمدن از هر دو. گوهر مدرنیته و نو شدن جهان امروز ظهور معرفت‌های درجه دومی است که با پسوند «شناسی» همراه هستند و به همین دلیل مقولاتی که در جهان جدید مطرح شده، مطلقاً برای کسی که سر از زیر لحاف سنت بیرون نکرده، قابل فهم نخواهد بود. جهان با علم و صنعت جدید، مدرن نشده بلکه با نگاه درجه دوم مدرن شده است (سروش، ۱۳۷۳: ۳۵۲).

نظام‌مندی ویژگی دیگر مدرنیته است. یک مجموعه مرتبط کلی است. شناخت آن با مطالعه اجزا گسترده و در عین حال پراکنده علوم دقیقه چون فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و یا علوم ظریفه چون معماری و شهرسازی ممکن نیست. احتمالاً تلاش در این زمینه تنها می‌تواند بخشی از واقعیت را نمایان سازد. بنابراین طبیعی است که برای شناخت گستره حوزه‌های متعدد مدرنیته علاوه بر آگاهی از اجزاء، بایستی مجموعه سازنده رفتار کل نیز بررسی شود. «اشپنگر» اندیشمند آلمانی اوایل قرن بیستم و «فرانسوا شتله» فیلسوف برجسته فرانسوی دهه ۱۹۸۰ به تمدن مدرن به عنوان مجموعه‌ای همگون اشاره کرده‌اند. آن‌ها بر این باورند که عناصر شکل‌دهنده مدرنیته در ساخت تاریخی و پایداریش نه متضاد با هم و نه به‌گونه‌ای پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر بلکه در چارچوبی موزون و هماهنگ مجموعه تمدنی تام را قوام دادند. زایش و پویش مدرنیته اگرچه سخت و پرفراز و نشیب بود اما منجر به شکل‌دهی تمدنی شد که خود را با دو مشخصه اصلی نمایان می‌سازد: یکم مدرنیته گذشته نیست؛ بلکه بر پایه یک فلسفه تاریخی تکامل‌گرایانه و رو به آینده شکل گرفته است و مفهوم پیشرفت هسته اصلی این فلسفه را تشکیل می‌دهد دوم مدرنیته سنت نیست؛ تکامل آن به معنای پس روی سنت است (هودشتیان، ۱۳۷۳: ۵۳-۵۴).

نسبت مدرنیته و طبیعت

برای تبیین رابطه بین مدرنیته و طبیعت از نظریات بنیانگذار فلسفه خود آگاهی در مفهوم نوین آن یعنی از رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) استفاده می‌شود. دکارت در امر شناخت علمی،

انقلاب واقعی ایجاد کرد. از نظر او دستیابی به شناخت واقعی از پدیده‌ها، روش ویژه و جدید می‌طلبد. در راه شناخت، فرد شناسنده (سوژه) نخست باید یافته‌ها و داده‌های کسب شده را مورد شک قرار دهد یعنی به همه چیز شک کند. پیدا است که اگر همه چیز مورد شک قرار گیرد، به یک چیز نمی‌توان شک کرد. آن چیزی نیست جز خود شک‌کننده (من) که فرایند شناختی جدیدی را می‌آغازد. «من» شناسنده، چیزی بیشتر از ذهنیت که از طریق اندیشیدن، فرایند جدیدی را بنا می‌کند نیست. من شک‌کننده سوژه است به همه چیز شک می‌کند جز به خود. دکارت می‌گوید: «می‌اندیشم پس هستم». نکته این است که هر عمل فکر کردن یک کنش یا فعالیت است که بر اساس یک ذهن و یک عین صورت می‌پذیرد.

اگر این نظریه شکافته شود ملاحظه می‌شود که سوژه برای شناخت جهان پیرامون و طبیعت ناگزیر باید از آن جدا شود؛ یعنی با موضوع شناخت، انسان، طبیعت، جهان و نظایر آن‌ها فاصله داشته باشد. از قبل این فاصله است که وی در مقام فاعل شناسنده (سوژه)، به جهان پیرامون به مثابه ابژه یا موضوع شناسایی می‌نگرد. به عبارت روشن‌تر، جهان پیرامون که موضوع شناسایی سوژه است، چیزی نه در خود وی که جدا از وی می‌باشد. این بدان معنا نیست که طبیعت خود ابژه یا شی باشد بلکه سوژه از زمانی که سوژه است با آن رابطه‌ای شی گونه برقرار می‌نماید. به عبارت دیگر سوژه طبیعت را شی می‌کند. این امر اصطلاحاً «تئوری سوژه» دکارت گفته می‌شود (هودشتیان، ۱۳۷۳: ۵۹).

فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) نیز، شبیه دکارت روشی ارائه نمود که با نظام فکری جدید قرابت بیشتری نشان داد. بی‌آنکه نیازی به طرح این اندیشه باشد سوال این است انگیزه دکارت و یا بیکن در شناسایی طبیعت چه بود؟ در مقام پاسخ باید گفت که با دگرگون شدن شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اروپا، انسان جدید در صدد یافتن فرمولی برای استفاده موثر از طبیعت است. بیکن می‌نویسد: امروز دیگر مساله اساسی «رضایت خاطر انسان» نیست بلکه مساله اساسی «کارکرد و روش موثر» است: او می‌افزاید: «برای استفاده از طبیعت باید آن را شناخت اما هدف از شناخت تنها بکارگیری و استفاده فرد از طبیعت نیست، مقصود تسلط بر طبیعت است». اینجاست که برای اولین بار صدا و آهنگی نو با این مضمون «نمی‌توان بر طبیعت مسلط شد؛ مگر اینکه طبیعت به فرمان ما باشد» به گوش

می‌خورد. بیکن می‌خواست بخت، شانس، تصادف و اتفاق از قاموس فرهنگ حذف شود. وی می‌گوید: «ما نیازمند انقلاب بی‌رحمانه‌ای هستیم که باید در زمینه افکار و روش و تتبعات ما صورت گیرد». اما انسان به عنوان مدیر و مبین طبیعت آن اندازه از نظم طبیعت می‌تواند آگاه شود که مشاهدات او به وی اجازه می‌دهد ولی بیشتر از آن نه می‌داند و نه شایسته دانستن است (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۷۵).

عصر روشنگری، نقطه‌آغازی شد بر رشد علوم طبیعی. بر اساس تئوری‌های این دوره، طبیعت به سیستم بسته‌ای از علت‌ها و معلول‌ها تقلیل پیدا می‌یابد. جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) ضمن رد ایده ذاتی و فطری، ریشه همه دانش‌ها را در ثمره تجربیات مستقیمی که از حواس انسانی به دست می‌آمد خلاصه نمود. به نظر او مغز انسان‌ها در آغاز، صفحه‌ای سفید یا لوحی توخالی بیش نبوده و در نتیجه، تفاوت‌های موجود در باورها و دانش انسان‌ها، محصول تأثیر محیط می‌باشد (عضدانلو، ۱۳۷۳: ۲۸). با ظهور فلسفه‌های اجتماعی جدید، پیوند علم و تکنولوژی نیز بیشتر شد. همین امر به رشد سریع تکنولوژی و توسعه کمک نمود و توان انسان را در جهت بهبود یا برعکس تنزل کیفیت محیط شدیداً افزایش داد (ماتلاک، ۱۳۸۸: ۶۸). توماس کارلایل آن را چنین بیان می‌دارد: برای تمامی هدف‌های دنیوی و نادنیوی ماشین و ابزار مکانیکی ساخته‌ایم... کوه‌ها را جابجا می‌کنیم و دریا را بزرگراه هموارمان می‌گردانیم؛ هیچ چیز نمی‌تواند در برابر ما مقاومتی کند. ما با طبیعت وحشی می‌جنگیم و با موتورهای مقاومت‌ناپذیرمان همواره پیروزمند می‌شویم و غنیمت به چنگ می‌آوریم (بری، ۱۳۸۰: ۵۹).

در این رویکرد، هر پدیده از جمله طبیعت به‌عنوان موضوع شناسائی در برابر ذهن فاعل شناسائی قرار می‌گیرد و مشاهده‌کننده با دقت در رفتار و واکنش‌ها و ثبت آن‌ها در موقعیت‌های مختلف و تحت تأثیر محرک‌های گوناگون، روابط میان متغیرها و نیز میان محرک و پاسخ را کشف می‌کند و به این ترتیب قواعدی برای توضیح و سپس کنترل پدیده‌ها به دست می‌دهد. بنابراین در این عصر دیگر صحبت روی توصیف جهان نیست. هم‌و غم آدمی در تحلیل و تشریح و تبیین پدیده‌ها به منظور تسلط بیشتر بر طبیعت است. او دیگر خود را جزو طبیعت و در خدمت طبیعت نمی‌انگارد. لذا درصدد ایفای نقش منحصربرفرد

در واقعیات جهانی است. این نظریات بعدها توسط دیگر اندیشمندان بزرگ مدرنیته چون کانت، هگل، مارکس و غیره بسط داده می‌شود. ذکر جمله بسیار معروف مارکس به‌عنوان یک مدرنیست خالی از لطف نیست که می‌گوید: «در گذشته فیلسوفان و متفکران بیشتر به دنبال تفسیر جهان بوده‌اند ولی امروز در پی تغییر آن هستند» (سروش، ۱۳۷۳: ۳۵۰/ نقیب‌زاده، ۱۳۷۰: ۱۰۲).

چنانکه ملاحظه می‌شود امر شناخت طبیعت که از طریق شک کردن به آموزه‌های گذشتگان آغاز و با فاصله‌گیری از طبیعت همراه گردید هدفی جز بکارگیری طبیعت و در نهایت تسلط بر آن نداشته است. این رویکرد، بینش انسان را در مقیاس جهانی گسترش داد. مکان‌های ناشناخته، کم شناخته و حتی شناخته شده زمین را در جهت بسط و گسترش فعالیت‌های جدید انسانی مورد توجه قرار داد. علاوه بر این، به مدد علم و تکنولوژی جدید، تسلط انسان را بر عوامل مساعد و نیز غیرمساعد افزایش داد. با مهار طبیعت و عوامل بازدارنده زندگی انسان، امکان حیات مناسب برای انسان مدرن فراهم گردید و سکونت انسان علاوه بر محیط اطراف در نواحی که بر اثر شناخت‌های علمی نو در اختیار انسان قرار می‌گیرد تسهیل شد. پس می‌توان گفت بدل شدن طبیعت به یک شی، بزرگ‌ترین تحول فکری تمدن مدرن غربی و پایه پیدایش تکنولوژی افسار گسیخته مدرن بود. در این رویکرد جدید طبیعت، به‌راحتی به یک «جهان ابژکتیو» کلی تعمیم می‌یابد و خرد نقش سوژه را پیدا می‌کند. گویی انسان با شکستن مرزها، آماده ایفای نقش فرا بشری می‌شود.

پیامدهای زیست محیطی مدرنیته

همچنانکه اشاره شد در دوره مدرن، نگرش به طبیعت نگاهی است کاملاً ابزاری و حسابگرانه و اینکه چگونه می‌توان از آن بیشتر بهره‌کشی نمود. با ارتقاء سطح آگاهی علمی انسان، او خود را نه عضوی از طبیعت بلکه یگانه موجود موثر و تعیین‌کننده در آن می‌شمرد. محیط، بر اساس خواست انسان تعریف شده و سامان می‌یابد. بنابراین نتیجه حاصله برخلاف گذشته، دیگر نظم ترکیبی نیست بلکه مستقل و خاص خود می‌باشد. طبیعت بیش از چیز و هر وقت دیگر، حالت مفعولی پیدا می‌کند و بدون احساس نیاز به درک زبان و قانونمندی

حاکم بر آن، مورد مداخله قرار می‌گیرد. به بیان هودشتیان (۱۳۷۳) آنچه مهم است مؤثر بودن روش می‌باشد. جهان و طبیعت به شی قابل محاسبه، قابل اندازه‌گیری و قابل پیش‌بینی بدل می‌شوند؛ یعنی ایده‌ها به اعداد تقلیل می‌یابند (۶۲).

وحدت و یکپارچگی طبیعت به کنار گذاشته می‌شود. فرض بر این می‌شود که جهان و هر کلیت واحد از عناصر و اجزا خاص خود تشکیل یافته است. شناخت، صرفاً از طریق مطالعه این اجزا و خواص رفتار پدیده‌ها قابل حصول است و برای ساده‌سازی عناصر پیچیده، راهی جز تحلیل نیست. از آنجا که جزو نماینده کل است و شناخت هر جز امری ساده و آسان است از این رو از طریق این‌گونه شناخت می‌توان به کل پیچیده نائل شد. به همین جهت، زمین مانند هر پدیده‌ای دیگر تا آنجا که مقدور است به اجزا تشکیل‌دهنده خود تقلیل می‌یابد. شاخه‌های مختلف هنر و علوم بدون برقراری ارتباط افقی معنی‌دار و یکپارچه، هر یک مسیر خاص خود را می‌پیمایند. به این ترتیب، روح واحد دربرگیرنده علوم دقیق و ظریف از بین می‌رود. البته در کنار تجزیه‌گرایی، نباید از نقش مکانیستی بودن آن نیز غافل شد. حیات همچون دستگاه مکانیکی، حاصل صرف قوانین فیزیکی، شیمی و مکانیکی تلقی می‌گردد. با شناخت فرم و عملکرد هر یک، می‌توان به شناخت فرم و عملکرد کل نائل گشت. آنچه در شناخت این اجزاء به انسان کمک می‌کند شناخت رابطه علی حاکم بین آن‌ها است. به بیان دیگر، هر معلولی صد در صد ناشی از علت آن است و رابطه علیت، رابطه جبری و اجتناب‌ناپذیر است^{۱۰}.

تحت چنین بینشی بود که ساختار به هم پیوسته و ارگانیک حاکم بر طبیعت بهم می‌ریزد. با گذشت زمان بسیاری از زیستگاه‌ها و گونه‌های زنده دچار آسیب جدی می‌شوند و منابع طبیعی چون آب، خاک و هوا آلوده و جنگل‌ها و مراتع‌ها دچار تخریب می‌گردند و باعث

۱۰- بحثی نیست که بینش تجربه‌گرایی و مکانیستی در طی قرون اخیر ثمرات فراوانی به بار آورده و موجب اختراعات و نوآوری‌های بسیار متعددی شده و احتمالاً همین عامل، حقانیت و مطلقیت آن را موجه ساخته است. با این حال، به موازات گسترش بینش مکانیستی، تدریجاً نارسائی‌ها و کمبودهای این نگرش در قلمرو پدیده‌های بیولوژیکی یا زیست‌شناسی و به‌طور کلی در امر حیات بیشتر پدیدار گشت و اینکه آیا یک موجود زنده همانند یک ماشین حاصل قوانین فیزیکی و شیمیائی است و اینکه حیات حاصل صرف تجمع عوامل و اجزا است و اینکه روح محصول صرف ترکیب عناصر مادی است؟ اینها سوالات هستند که اساس نگرش تجربه‌گرایی و رابطه صرف علیت مکانیکی را زیر سوال می‌کشاند (شهیدی، ۱۳۷۱: ۵).

تغییر دمای زمین و سوراخ شدن لایه اوزن و ورود بیش از اندازه اشعه خطرناک و سرطانزای ماورای بنفش و ده‌ها عارضه و بیماری دیگر می‌شوند. اگرچه در دوره‌های نزدیک به ما تغییراتی در نگرش‌های حرفه‌ای مانند نهضت مدیریت منابع در دهه ۱۹۶۰، جنبش نگرش سیستمی در دهه ۱۹۷۰، نهضت توسعه پایدار در دهه ۱۹۸۰ صورت می‌گیرد اما باید گفت که روند کلی همچنان از نگرش ساده‌گرایی دکارتی پیروی می‌کند. برای مثال، برنامه‌ریزان، رشد شهر را برنامه‌ریزی می‌کنند و طراحان به طراحی عناصر معین می‌پردازند اما در اکثر موارد کسی به دنبال طراحی یک واحد یکپارچه پیچیده دربرگیرنده فعل و انفعالات درونی و پایدار نیست. شهر از مجموع‌های بی‌شمار که توسط افراد متعدد با هدف‌های مختلف و در طول مدت طولانی گرفته شده‌اند و سازگاری ناچیز با پایداری و کیفیت تجربی آن دارند رشد می‌یابد.

بسیاری از برنامه‌ریزان به جای آن که توجه خود را بر مدیریت کیفیت محیط و غنای تجارب انسانی متمرکز کنند، حریصانه به دنبال سبک‌های جدید هستند. این افراد گمان می‌کنند که وظیفه‌شان طراحی پروژه است، نه طراحی یک کل پدیده‌شناسانه. آنان اغلب به پروژه به چشم تجلی فرم یا طراحی می‌نگرند، نه پاسخی خلاقانه به شرایط. آنان به جای طراحی محیط و طبیعت متناسب، به طراحی ساختمان و سایت می‌پردازند. اغلب، به اشتباه، طراحی را خلق فرم تصور می‌کنند، نه خلق یا کشف تجربه جدید از طبیعت (ماتلاک، ۱۳۸۸: ۶۱۵). قابل انکار نیست که در کنار این نگرش، ضعف مدیریت و حرص و طمع، شتابان بودن مسائل و مشکلات، توان مالی و اقتصادی ضعیف و نیز مشکل آگاهی و دانش کم و نیز همه مهم‌تر نبود روش علمی کل‌گرایانه در برخورد با مسائل و واقعیات همه و همه از جمله مواردی هستند که به شدت به این مساله دامنه می‌زنند.

براساس تحقیقات اخیر، جهان تا اواخر قرن حاضر نیمی از جمعیت خود را به علت خشکسالی، بروز تغییرات جوی و بحران غذا از دست خواهد داد. دیوید باتیستی^{۱۱} (۲۰۰۱) محقق دانشگاه واشنگتن می‌گوید: «بروز مسائلی پیچیده‌ای مانند وقوع تغییرات جوی

ناخوشایند، افزایش گرمای کره زمین، خشکسالی و قحطی سبب می‌شود در اواخر قرن بیست و یکم، جهان شاهد مرگ و میر نیمی از جمعیت کره زمین گردد. باتیستی در ادامه می‌افزاید: اضطراب و استرس ناشی از بحران جهانی غذا که از گرمای کره زمین ناشی می‌شود یکی از علل مرگ و میر ساکنان نقاط مختلف جهان خواهد بود». البته پیامد این مسئله، محدود به محیط یا دنیای طبیعت نیست. همزمان، انسان چنان با پدیده تسلط همسو می‌شود که این امر عملاً از حد خود این رابطه فراتر رفته و خودبخود به رابطه انسان با انسان تسری می‌یابد. به بیان دیگر، نسبت انسان با طبیعت مبانی جدیدی را در شکل‌گیری تسلط انسان بر انسان موجب می‌گردد. انسان با کنار گذاردن جادو و اسطوره‌پرستی گذشتگان، برتری خود را به اثبات می‌رساند اما این برتری اساساً از طریق دانستن و آگاهی عملی می‌گردد؛ به این شکل که انسان تصور می‌کند می‌تواند طبیعت را بشناسد و آن را بکار گیرد. به همین جهت این مساله انسان را با موضوع قدرت آمیزش می‌دهد. قدرت و آگاهی بهم نزدیک و در حد معادل یکدیگر بکار گرفته می‌شوند: «آگاهی قدرت است و قدرت همان آگاهی».

هرکس در قلمرو زندگی اجتماعی خویش اعم از اینکه در یک محدوده جغرافیایی کوچک چون یک محله و یا بزرگ چون کلان‌شهر زندگی کند فشار بی‌امان رقابت را احساس می‌کند. از فرد گرفته تا سازمان اجتماعی بزرگ، زیر این فشار مجبور است تحرک و رقابت داشته باشد؛ صرفاً با این هدف که کسب و کار خود را سرپا نگه دارد. هرکس اگر با اراده خود فعالانه تغییر نکند قربانی منفعل تغییراتی خواهد شد که بازار هیولوار بر او تحمیل می‌کند. جهانی که در آن به قول مارکس «همه چیز آستن ضد خویش است. تمامی روابط تازه شکل یافته قبل از آنکه استوار شوند منسوخ می‌گردند. هرآنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود. دست آخر آدمیان ناچار می‌شوند ... با وضعیت واقعی زندگی و روابطشان با هم‌نوعان خویش روبرو گردند» (برمن، ۱۳۷۹: ۲۲).

این امر بدان معناست که انسان و جامعه نمی‌تواند به بقاء خود ادامه دهد الا با ایجاد انقلاب پی در پی در روش و ابزار تولید. آنچه این رقابت را امکان‌پذیر می‌سازد توافق بر سر یک رشته اصول و قوانینی است که مانع از تجاوز افراد به حقوق یکدیگر شوند. همه آزادند

در جهت جلب حداکثر منفعت بکوشند اما در عمل برنده کسی است که با امکانات و توانائی‌های بیشتر و ابزار و وسائل پیشرفته آگاهی و دانشی دقیق‌تر و به روزتر وارد میدان شود. طبعاً افراد کم‌مایه و ناتوان بازی را خواهند باخت. در میدان مسابقه، انسان‌ها یا بازنده‌اند یا برنده. البته ممکن است بعضی افراد در یک میدان از عده‌ای پیش بیفتند و آن‌ها را به خدمت گیرند ولی در میدان دیگری بازنده گردند و بکار گرفته شوند (پیمان، ۱۳۷۸: ۵۹).

در حقیقت استفاده ابزاری از طبیعت، نهادها و شیوه‌هایی برای تفکر و عمل به وجود آورد که خواسته و ناخواسته، روابط فردی و اجتماعی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آرمان انسان‌ها در این تعریف می‌شود که با بقیه اجتماع بشری متحد گردند تا بدین ترتیب به راهنمایی علم، طبیعت را به اطاعت از اراده انسان وا نماید. به بیان نصر (۱۳۷۸) این روند، نه تنها او را به لحاظ درونی و معنوی فرو می‌کاهد بلکه حتی تنفس همین هوایی را نیز که ادامه زندگی بر روی زمین منوط به آن است برایش دشوار می‌گردد. به بیان استعاری، انسان مدرن که برای به‌دست آوردن زمین، از آسمان روی گرداند اکنون زمین را هم دقیقاً به دلیل نداشتن آسمان از دست می‌دهد (۹۸).

امروزه، این مساله به‌قدری گسترش یافته که جامعه علمی احساس می‌کند به‌طور روزافزون در بحث مربوط به قدرت علم گرفتار شده و باعث گرفتاری انسان در عرصه‌های مختلف فردی، اجتماعی و محیطی گشته است. ولی سوال اساسی این است که آیا جامعه مدرن قادر خواهد بود با قدرت شگفت‌انگیزی که علم به آن‌ها اعطا کرده، مسائل و مشکلات موجود را کنترل نماید؟ آیا علم و تکنولوژی، توان حفظ و توسعه طبیعت و رفع انواع آلودگی‌های زیست محیطی ناشی از جامعه مدرن را خواهند داشت؟ پاسخ به این سوالات بر اساس تجارب موجود چندان ساده نمی‌نماید.

مدرنیته و طبیعت در شهرهای ایران

در این قسمت، به مبحث مدرنیته و طبیعت در سطح شهرهای ایران به عنوان نمونه پرداخته می‌شود. بر اساس آمارهای موجود، مقدار اراضی مزروعی کشور در سال ۱۳۵۲ بالغ بر ۱۷/۴۸۱ میلیون هکتار بوده است. با آنکه بعد از انقلاب حدود ۴۵۲ هزار هکتار از اراضی

ملی کشور به اراضی مزروعی موجود اضافه شد لیکن این رقم در سال ۱۳۶۷ حدود ۱۷/۱۵۰ میلیون هکتار را نشان می‌دهد. بدین ترتیب مقایسه ارقام یاد شده بیانگر آن است که جمع اراضی مزروعی که طی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۷ به اراضی غیرمزروعی نظیر احداث و توسعه شهرک‌ها، گسترش شهرها، اماکن عمومی و خصوصی تبدیل شده حدود ۷۸۴ هزار هکتار بوده است (مطالعات امور واحدهای تولیدی و کشت و صنعت، ۱۳۷۱). در حقیقت افزایش سریع جمعیت موجب گردیده است که در چند دهه اخیر مجتمع‌های زیستی موجود و یا جدیدالاحداث بیش از پیش گسترش یابد و در نتیجه مزارع، باغات و قلمستان‌های بلافصل شهرها که نقش بنیادی در حفظ محیط زیست دارند به محل‌های خدماتی، تولیدی، صنعتی، ارتباطی، مسکونی و نظایر آن تبدیل گردند.

همچنانکه می‌دانیم بیشتر شهرها در مراحل اولیه توسعه با هدف بهره‌برداری کشاورزی در مجاورت اراضی مرغوب زراعی استقرار یافته و با گسترش فیزیکی خود موجبات عقب نشینی فعالیت‌های بخش کشاورزی به سمت اراضی نامرغوب را به وجود آورده‌اند. بدیهی است که این جریان علاوه بر افت بازدهی فعالیت‌های بخش کشاورزی، سبب کاهش مساحت این اراضی نیز گردیده است. ایجاد دوباره اکوسیستم‌های جدید نظیر آنچه که در مناطق سرسبز شمال مانند بندر انزلی می‌توان یافت و یا حفظ مزارع و باغاتی که هم اکنون در برخی از شهرها مانند ارومیه در معرض نابودی قرار دارند غیرممکن است؛ زیرا این اکوسیستم‌ها بسیار پیچیده هستند و با تراشیده شدن باغات و قطعات جنگلی، حیات گیاهی و جانوری با تهدید جدی حتی انقراض قرار می‌گیرد. این تنها اکوسیستم‌ها نیستند که از دست می‌روند بلکه تک‌تک گیاهان و جانوران و حتی روش‌های زیست انسانی نیز با تکنیک‌های غیرمتفکرانه کاربری یا مدیریت زمین می‌توانند در معرض انهدام قرار گیرند (محمدزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

این در حالی است که جمعیت شهری کشور در افق ۱۴۰۰ خورشیدی به بیش از ۱۰۰ میلیون نفر یعنی متجاوز از سه برابر جمعیت شهری سال ۱۳۷۰ که حدود ۳۲ میلیون نفر بود خواهد رسید. بنابراین تا افق ۱۴۰۰ ناگزیر باید حدود ۷۰۰ هزار هکتار خواه با گسترش شهرهای موجود و خواه با ایجاد شهرهای جدید به امر شهر و شهرسازی جدید اختصاص

یابد. این مساحت که تقریباً دو برابر مساحت همه شهرها در سال ۱۳۷۰ است در خور توجه می‌باشد (توفیق و صدقیان، ۱۳۷۴). بی‌تردید، زمین‌های شهری هم به‌لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی روز دچار مسئله می‌شوند و از قبل آن طبیعت و محیط زیست به‌ویژه در کلان شهرها دچار آسیب‌های جبران‌ناپذیر می‌گردند. در حقیقت اگر پیش‌تر رابطه انسان و فضا با محیط رابطه دوطرفه، محسوس و بلاواسط بود و تا آن اندازه مورد بهره‌برداری می‌شد که قابلیت آن اجازه می‌داد اکنون در حد فاصل انسان و محیط چیزهای قرار گرفته که این رابطه را با واسطه و بلافصل نموده اند. بدون اینکه نیازی به طرح چندی و چونی انواع آلودگی‌های چون هوا، خاک، آب و آلودگی بصری باشد بایستی گفت که آنچه که در این شهرها بیشتر رنگ می‌بازد و ضایع می‌گردد کرامت و ارزش‌های انسانی است. انسانی که زنده است و اساساً به فضاهای شهری زنده و با نشاط نیازمند دارد.

راهکارها و پیشنهادها

بی‌تردید، برای حفظ و تداوم حیات و استفاده بهینه و پایدار از مواهب گسترده طبیعت، چاره‌ای جز اصلاح رفتارها و کلاً تغییر رویه‌ها و نگرش‌ها نیست. اما چگونه و با چه رویکردی؟ به طور کلی تدقیق در این باب، ما را می‌تواند با سه دیدگاه عمده «نوگرایی»، «فرهنگ‌گرایی» (سنت‌گرایی) و بالاخره «جامع‌گرایی» مواجه سازد. رویکرد اول بنابه ماهیت ذاتی خود بشدت از تاریخ و سنت فاصله می‌گیرد. در این رویکرد، نوشدن علاوه‌بر مظاهر جدید، در معنای فکری و فرهنگی مراد می‌شود. صحبت بر سر این است که عقل جدید با اسطوره‌زدائی و منطقی کردن امور بیش از هر وقت دیگر به شأن و منزلت واقعی و تاریخی خود دست یافته است. بنابراین راهکار مناسب، دستیابی الگوهای انگاشته می‌شود که با بکارگیری آن‌ها می‌توان بر عقب‌ماندگی‌های تاریخی و اجتماعی و همین‌طور بن‌بست‌های موجود در ابعاد مختلف فائق شد (محمدزاده، ۱۳۸۹، ۸۶). از مارینتی و مایاکوفسکی و لوکوربوزیه گرفته تا باک مینستر فولر و هرمان کان و مارشال مک لوهان دوره متأخر، همه و همه در این خط فکری هستند و معتقدند که همه ناسازگاری‌های شخصی و اجتماعی زندگی مدرن را می‌توان با ابزارهای تکنولوژی و مدیریت رفع کرد؛ این ابزارها جملگی دم‌دست‌اند و یگانه چیز لازم رهبرانی هستند که اراده و عزم آن‌ها را داشته باشند (برمن، ۱۳۷۹: ۲۰۷).

باید گفت که بحران عظیم زیست محیطی، بیش از هر چیز نشان‌دهنده غلط بودن راهی است که جامعه مدرن در پیش گرفته و چند قرنی است که انسان عصر جدید به سرعت آن را دنبال می‌کند. درست است که کشورهای صنعتی، در شکل‌گیری این بحران، از مدت‌ها قبل سهم بیشتری داشته ولی کشورهای جنوب با فقر اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه رشد شتابان جمعیت به این آلودگی‌ها دامن می‌زنند و به‌کمک هم ضربات مهلکی به محیط زیست وارد می‌سازند. در چنین وضعیتی، اینکه چه کسی تخریب محیط زیست را شروع کرد یا چه کسی بیشترین سهم در تولید آلودگی را به‌عهده دارد موضوع اصلی نیست. مساله این است که به موازات افزایش آگاهی و توانائی انسان و همین‌طور رشد عقلانیت، تعهد و مسئولیت‌پذیری او کاملاً کاهش یافته است. او با سیر در دنیای کودکی به تعبیر پیاز «خودمداری»^{۱۲} از تأمین نیازهای اساسی چون حفظ و توسعه محیط زیست در مقابل نیازهای کوتاه‌مدت چون توسعه اقتصادی، صنعتی و نظامی خود غفلت می‌نماید. بنابراین اگر در چند دهه قبل، رویکرد نوگرایی، به‌دلیل شیفتگی انسان به‌عنوان الگوی غالب، اقبال بیشتری داشت امروزه با مشخص شدن پیامدهای زیست محیطی آن در معرض نقدها و انتقاد بسیار می‌باشد و به نظر صاحب‌نظران ادامه این روند می‌تواند علاوه بر نابودی خود، ممکن است حیات سیاره زمین را نیز تهدید نماید.

رویکرد دوم یعنی فرهنگ‌گرایی برعکس مورد بالا قبل از هر چیز در فکر حفظ شئون فرهنگی و سنتی است و هر آنچه را که رنگ و بوی غیرسنتی دارد رد و نفی می‌کند. با اعلام بی‌نیازی از مدرنیته و این تصور که همه نیازهای بشری با فرهنگ سنتی براحتی قابل تأمین است، مدرنیته و مظاهر مادی و معنوی جدید آن را مصیبت تلقی می‌کنند. در نظر اصحاب فرهنگ‌گرا، از هیوم و پائند و البوت و ارتگا گرفته تا الول و فوکو و آرنست و مارکوزه، کل زندگی مدرن به‌صورتی یکنواخت تهی، عقیم، سطحی، «تک‌ساختی» و بری از امکانات و توانائی‌های انسانی است: هر آنچه بر اساس بینش و احساس ما شبیه به آزادی یا زیبایی

۱۲- این واژه یعنی خودمداری (Ego centric) از ویژگی‌های انسان در دوره کودکی است. با رشد توانائی انسان و تعامل با محیط اجتماعی، خودمداری کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. کودک انسان به‌تدریج یاد می‌گیرد که برای نیل به خواست‌های اساسی‌تر، بایستی از ارضای نیازهای آنی چشم‌پوشد.

است، به‌واقع صرفاً حجابی است بر بردگی و دهشتی عمیق (برمن، ۱۳۷۹: ۲۰۷). در این دیدگاه اگر انسان بتواند دوباره آن کیفیت متعادل و قدسی گذشته را به جهان هستی و طبیعت بازگرداند گام مهمی در رفع مشکلات جهان متجدد و دنیائی که موجب آسیب‌های فراوان به انسان و طبیعت شده، برداشته است. ولی اینان به این سوال که آیا در عصر جدید با این همه تحولات فکری، اجتماعی، اقتصادی، فنی و تکنولوژیکی و با این تعداد جمعیت و طبعا نیازها و خواسته‌های متنوع می‌توان به گذشته برگشت و آن را به‌عنوان رویکرد قالب در نظر گرفت؟ و در نهایت به اجرا درآورد؟ جواب چندان قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌کند.

بالاخره رویکرد سوم رویکرد جامع‌گرائی است. این رویکرد در نتیجه کاستی و نارسائی‌های فکری و عملی دیدگاه‌های اول و دوم شکل می‌گیرد. بنابراین لازمه تداوم حیات، آشتی و ایجاد سازگاری منطقی بین فرهنگ، طبیعت و فن و تکنولوژی می‌باشد. در رویکرد جامع‌گرائی، نه سنت فدای مدرنیته می‌شود و نه مدرنیته فدای سنت. بدون اینکه به‌عنوان خواست یا آرمان نهائی بشر تعریف گردند هرکدام جایگاه خاص خود را پیدا می‌کنند. در این رویکرد، با این پیش‌فرض که انسان‌ها و جوامع، در حال تغییر بوده و هر بار نیازها و پرسش‌های تازه‌ای به‌همراه می‌آورند، نقد و بازبایی موقعیت و تعادل بخشی امور، به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر مطرح می‌گردد؛ ضمن اینکه نمی‌توان نسبت به استفاده از منابع و امکانات افراط نمود. گرچه رویکرد جامع‌گرائی با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی درک واقع‌بینانه‌ای به‌دست می‌دهد با این وجود، در محافل اجرائی چندان جدی گرفته نمی‌شود.

با این حال، باید توجه داشت که اگر قرار باشد، طبیعت محلی برای زیست سالم و پایدار باشد در آن صورت بی‌تردید چاره‌ای جز بازنگری در بینش‌ها و نگرش‌ها و به تبع آن نحوه مداخلات نخواهد بود. یعنی تصویری که انسان مدرن از خود و طبیعت دارد بایستی همه جانبه باشد و با تنظیم برنامه جامع و پاسخگو به توسعه پایدار کمک نماید. کاپرا در کتاب «نقطه بازگشت»، بیماری‌های جامعه معاصر را نتیجه اجتناب‌ناپذیر گرایش ما به ساده کردن موارد پیچیده به شکل‌های ساده‌تر و ناتوانی ما در توجه به روابط متقابل می‌داند. اگرچه کاپرا مستقیماً از حرفه خاص نام نمی‌برد، اما جریان کلی این حرفه‌ها به هیچ‌وجه با بیماری‌های مذکور بی‌ارتباط نیستند؛ و دستیابی به محیطی که قابل درک‌تر، جالب‌تر و انسانی‌تر باشد،

نیاز به نگرش‌های جدید، مناسب و تعریف دوباره‌ای از نقش فرهنگی و بوم‌شناختی حرفه‌های طراحی محیط دارد. پیشنهاد مشخص کاپرا در این زمینه، تغییر نگرش ساده‌گرایی و جزءگرایی به کل‌گرایی و جامع‌گرایی می‌باشد (جدول ۲).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

واژه سنت در برابر مدرن به معنی چیزی است که دست به دست از گذشتگان به ما رسیده است. اساس جامعه سنتی مبتنی بر عرف اجتماعی است و بنابراین متضمن شیوه‌های مقبول رفتار، گفتار و کرداری است که از گذشته به ما ارث رسیده است. شاید رومیان اولین مردمی بودند که از عصر باستان به استفاده از آن در برابر سنت مبادرت ورزیده‌اند و در دوره‌های بعد نیز نظیر عصر قرون وسطی و رنسانس نظیر این برخورد یعنی جدید انگاشتن اندیشه‌های خود در برابر گذشتگان مشاهده شده است. با این وجود، شروع عصر مدرن، معلول تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی گسترده رنسانس اروپا است که نقطه آغازین آن به اندیشه‌های علمی و فلسفی افرادی چون دکارت و بیکن برمی‌گردد. اگر انسان در گذشته عمدتاً در جستجوی حقایق کلی عالم بود در رنسانس به زمین آمد و به طبیعت و جامعه بازگشت و با قدرت و توانائی علم به جستجوی واقعیت پرداخت. جهان و جامعه را شناخت و متناسب با شناخت خود روش و تکنیک را پدید آورد و بر طبیعت و جامعه و تاریخ تسلط روزافزون یافت و هر روز کشفی و هر روز اختراعی از خود بروز داد و به‌تدریج همه چیز را دگگون ساخت.

جدول (۲) بررسی تطبیقی نگرش سنتی کل‌گرا با نگرش مدرن جزءگرا

عقاید مدرن یا جزءگرا	عقاید سنتی یا کل‌گرا	-
ساده‌گرا مکانیکی جزئی قاطع و جبری جسورانه و مردانه	کل‌گرا/ ترکیبی ارگانیکی و بوم‌شناختی سیستمی پدیده‌شناختی واکنشی و زنانه	رویکرد
دانش فاقد ارزش واقع‌بینی کمال دقت	دانش پر ارزش ذهن‌گرایی گرایش کلی	اعتقاد اساسی به

	<p>عدم قطعیت/تکمیلی قرابت‌ها روابط همبسته علیت آماری تعمیم دادن پویائی ذاتی بینش از طریق شهود وحدت: ذهن و جسم هنر و علم فضا و زمان کل غیرقابل تفکیک/وابستگی متقابل کل تعیین کننده اجزا وابستگی</p>	<p>مطلق قوانین مکانیکی قوانین بنیادی قوانین علی تخصصی کردن ایستائی حقیقت از طریق منطق جدائی: ذهن و جسم هنر و علم فضا و زمان قابلیت تفکیک اجزا تعیین کننده کل استقلال</p>
<p>توجه به</p>	<p>شبکه‌های به هم پیوسته روابط: مشاهده کیفیت ترکیب</p>	<p>چیزها: اندازه‌گیری پیش‌بینی کمیت تجزیه</p>
<p>روابط بشر - محیط</p>	<p>هماهنگی با طبیعت مدیریت</p>	<p>تسلط بر طبیعت بهره‌برداری</p>

ماخذ: (ماتلاک، ۱۳۸۸، ۵۶۹ اقتباس شده از کاپرا، ۱۹۸۲)

در این دوره، آنچه که بیش از هر چیز مورد توجه قرار گرفت خرد و عقلانیت بود که خود سر منشا شکل‌گیری رابطه سوژه با ایزه و به تبع آن رابطه سلطه‌گرایانه انسان با انسان و انسان با طبیعت شد. از این نظر منشا هر گونه تصمیم‌گیری اجتماعی از ضرورت اعمال حاکمیت عقلانی و توجیه منطقی ناشی گردید. در این رویکرد، انسان از حالت انفعالی خارج شد و در بررسی و پیش‌بینی امور، موقعیتی منحصر بفرد پیدا نمود و بیش از هر چیز، نیازهای

فیزیکی و مادی مورد توجه قرار داد. بنابراین آنچه که به‌وضوح به‌چشم می‌خورد اهتمام انسان به‌عنوان موجود مستقل و صاحب عقل و اراده می‌باشد که به‌تدریج از طبیعت جدا و در جایگاهی بالاتر از آنچه در گذشته در طبیعت و جهان داشته است قرار گرفت.

با آنکه در مدرنیته سیطره آدمی بر طبیعت بیش از هر زمان دیگر بیشتر و پردامنه‌تر می‌گردد با این حال، او را هم در مقام و موقعیت ارباب طبیعت و هم در مقام قربانی طبیعت می‌توان ملاحظه نمود. چنین به‌نظر می‌رسد همزمان با افزایش قدرت بی‌سابقه انسان، سلسله‌مراتب موجودات چرخه حیات و بافت‌های زنده و غیرحساس در عالم زیستی در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرند. اما مساله، به طبیعت زنده و غیرزنده محدود نشده بلکه ابعاد اجتماعی نیز به خود می‌گیرد. در حقیقت چیرگی بر محیط طبیعی و بهره‌کشی از آن به حاکمیت بر انسان‌ها و بهره‌کشی از آنان نیز می‌انجامد. بنابراین اگر گفته شود که درست همپای سروری نوع بشر بر طبیعت، آدمی اسیر خود و یا اسیر آگاهی فضاحت خویش گشته مطلب خلاف واقع گفته نشده است.

همچنانکه در شهرهای ایران نیز ملاحظه شد در اثر افزایش جمعیت و به‌کارگیری مظاهر مدرنیته، شهرها با توسعه فیزیکی شتابان مواجه می‌باشند. شهرنشینی بر توسعه و نظام مدیریت شهر غلبه یافت است و آنچه کمتر محسوس است محدودیت‌ها و قابلیت‌های عوامل درونی فضاهای شهری است و برعکس آنچه بیشتر محسوس است فضاهای تک عملکردی، سطحی و نقش بلاواسط عوامل فیزیکی است. در این بینش، مراد از طبیعت میزان بهره اقتصادی و بازدهی صرف آن است و مراد از توسعه طبیعت و حفظ آن، توجه به مسائل ظاهری، عینی و محسوس محیط اطراف آن است. اگر به‌بازاء فضا، امور را در موارد غیرطبیعی و غیرفضائی جستجو گردد طبیعت و همه عناصر آن تا حد یک شیء تقلیل می‌یابد. محیط و طبیعت یکسره به شیء قابل استفاده تعبیر می‌گردد.

از این‌رو، انسان امروزی، برای تداوم حیات و استفاده پایدار از مواهب بیکران طبیعت، چاره‌ای جز این نخواهد داشت که رفتارها و کلاً رویکردهای خود را اصلاح نماید. به‌طور کلی در این خصوص سه دیدگاه نوگرائی، فرهنگ‌گرائی و جامع‌گرائی را می‌توان مطرح

می‌نمود. گرچه تابحال دیدگاه نوگرایی برای خود طرفدارانی قدرتمند داشت و لیکن این دیدگاه، آزمایش خود را پس داده و نشان داده است که با رشد فن و تکنولوژی نه تنها به حفظ و توسعه محیط زیست منجر نمی‌شود بلکه به تخریب و نابودی بیشتر آن می‌انجامد. در حقیقت ابژه بیش از آنکه همراه سوژه باشد کاملاً در مقابل آن قرار می‌گیرد و باعث می‌شود که انسان به پدیده‌ها با کیفیت یکسونگرانه علم، نظر بیفکند و در نتیجه تماس بی‌واسطه خود را با آن‌ها از دست بدهد. دیدگاه دوم با آنکه در اثر ارتباط انسان با متافیزیک و توسعه ارزش‌های اخلاقی در حفظ و نگهداری طبیعت و تعامل انسان و محیط تجارب کاملاً ارزشمند به دست می‌دهد لیکن معاصر نیست و طبعاً توان پاسخگویی به نیازهای متنوع و گسترده جامعه انسانی جدید را ندارد. باید پذیرفت آدمی بیش از گذشته به آینده تعهد دارد و لاجرم بایستی نسبت بدان با حساسیت بیشتری برخورد نماید. کنار گذاشتن سنت و نیندیشدن به آن بیشتر قابل تحسین است تا مطلق انگاشتن آن. احتراز از نوآوری یا محدود کردن آن در قالب احترام به سنت‌ها باعث می‌شود که اصل و فلسفه زندگی کنار گذاشته شود و این اگر به معنای مرگ زندگی نباشد به معنای رخوت، بی‌حرکتی و پوسیدن آن است.

بنابراین خواسته و ناخواسته چاره‌ای جز توجه خاص به رویکرد سوم یعنی جامع‌گرایی نخواهد بود. در این دیدگاه، با نقد وضع موجود، گذار منطقی بین سنت و مدرن ایجاد می‌گردد. نه گذشته و نه آینده هرگز نمی‌تواند آرمان نهائی بشر را تعیین کنند. اگر سنت مانع از توسعه سریع و روز افزون آدمی است در عوض با حفظ طبیعت و فرهنگ به زندگی هویت و معنا می‌بخشد و اگر تکنولوژی و فناوری زیاد به مسخ انسان و تخریب طبیعت منجر می‌شود در عوض انسان را از جبر محیط و طبیعت نجات می‌دهد و به‌عنوان یک وسیله ضروری در خدمت رفاه و آسایش انسانی عمل می‌کند. بنابراین ضمن نقد ارزش‌ها و باورهای گذشته، بایستی طوری عمل نمود که مشکلات ناشی فن و تکنولوژی بر انسان و طبیعت به حداقل ممکن کاهش یابد. در این رویکرد مهم این است که انسان برای تداوم زیست و تعامل با طبیعت، مسئولیت‌پذیر بوده و با پرهیز از خودخواهی، خودمداری و پرهیز از منافع کوتاه‌مدت، بتواند منافع جمعی و بلندمدت را نیز مورد توجه قرار دهد. این مهم اساساً

با آموزش علمی در سطوح مختلف فردی و اجتماعی، تقویت جنبه‌های اخلاقی و مذهبی و استفاده از الگوهای فنی و بومی هر یک از جوامع قابل جستجو است.

بدیهی است در عرصه‌های تخصصی محیط زیست، توجه به مواردی چون مدیریت سیستم‌ها و بوم‌شناختی بودن محیط و ترکیب و تلفیق دانش‌های مرتبط اهمیت خاص پیدا می‌کند. با جایگزین شدن کیفیت بجای کمیت، ترکیب بجای تجزیه و فرایند به‌جای نتیجه، خودبخود وجود متاسیستم‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. ناگفته پیداست که این کار به‌دلیل هزینه و پیچیدگی زیاد، تضاد منافع گروه‌ها و سازمان‌های مختلف و وجود تخصص‌های متعدد علمی و درک متفاوت آن‌ها از موضوع، چندان ساده نخواهد بود اما اگر، اهمیت و نقش تعیین‌کننده طبیعت در حیات ارگانیسم‌ها (اعم از گیاهی و حیوانی) فهمیده شود و انسان درک کند که به موازات زنده‌تر و با نشاط‌تر شدن الگوهای طبیعی، امکان آزاد شدن نیروهای درونی انسان و بودن او به معنای واقعی به‌دست می‌آید، آن‌وقت تحمل مسائل و مشکلات و پیچیدگی ناشی از آن‌ها، آسان‌تر و راحت‌تر می‌گردد. برنامه‌ریزان، طراحان و کلا دست‌اندرکاران علاوه بر پاسخگو بودن نسبت به اقدامات شان، بایستی در جهت رفع خلاء علم و هنر، خلاقیت ماهرانه نشان دهند و با گوشزد نمودن اهمیت آموزش مستقیم و غیرمستقیم، سیستم‌های کنترل و نظارت را تقویت نمایند و با تأکید بر آگاهی و حس مسئولیت گروه‌های ذینفع، ذینفوذ و ذیصلاح، طبیعت را نه یک پدیده مجزا بلکه یکپارچه و از آن خود بپندارند.

منابع

- ۱- آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، «*ما و مدرنیته*»، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۲- احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، «*معمای مدرنیته*»، تهران: مرکز نشر.
- ۳- احمدی، بابک (۱۳۷۷)، «*مدرنیته و اندیشه انتقادی*»، تهران: نشر مرکز.
- ۴- ارجمندنیا، اصغر (۱۳۸۰)، «چاپای بوم‌شناختی، رهیافتی نو در ارزیابی تأثیر انسان بر محیط زیست»، *فصلنامه مدیریت شهری*، شماره ۶، صص ۹۹-۹۲.
- ۵- برمن، مارشال (۱۳۷۹)، «*تجربه مدرنیته*»، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۶- بری، جان (۱۳۸۰)، «*محیط زیست و نظریه اجتماعی*»، ترجمه حسن پویان و نیره توکلی، تهران: انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست.
- ۷- ترنر تام (۱۳۷۶)، «*شهر همچون چشم‌انداز*»، ترجمه فرشاد نوریان، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- ۸- توفیق، فیروز و صدیقیان، ایرج (۱۳۷۴)، «کشاورزی در طرح کالبدی»، *مجله اقتصاد کشاورزی و توسعه*، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۲۳-۷.
- ۹- بهمن‌پور، سعید (۱۳۷۹)، «*فراز و نشیب عقلانیت*»، تهران: انتشارات نوادر.
- ۱۰- پیمان، حبیب‌اله (۱۳۷۸)، «*گفتارهای پیرامون چالش میان سنت و تجدد*»، تهران: بی‌نا.
- ۱۱- جهان‌نگلو، رامین (۱۳۷۶)، «*مدرن‌ها*»، تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- دهخدا، علی‌اکبر (بی‌تا)، «*تغذیه نامه دهخدا*»، لوح فشرده، نسخه ۳.
- ۱۳- رضاقلی، علی (۱۳۷۷)؛ «*جامعه نخبه‌کشی*»، تهران: نشر نی.
- ۱۴- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷)، «راز و رازدایی»، *مجله کیان*، شماره ۴۳، صص ۲۷-۱۵.
- ۱۵- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، «معرفت، مولفه ممتاز مدرنیسم»، *ماهنامه کیان*، شماره ۲۰، صص ۲-۵.
- ۱۶- شریعتی، علی (۱۳۶۲)، «*انسان و اسلام*»، تهران: شرکت سهامی انتشارات.

- ۱۷- شهیدی، محمد حسین (بی‌تا)، «مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی سیستم حمل و نقل شهری و مهندسی ترافیک»، تهران: دانشکده معماری و شهرسازی.
- ۱۸- عضدانلو حمید (۱۳۷۳)، «مناظره مدرنیته و فرامدرنیته در زمینه مفاهیم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال هشتم، شماره ۸۴، صص ۹-۲۸.
- ۱۹- صادقی پی، ناهید (۱۳۸۹)، «تأملی در سنت»، *فصلنامه صغه*، شماره ۴۸، صص ۱۶-۸.
- ۲۰- ضمیران، محمد (۱۳۸۰)، «مدرنیسم و پست مدرنیسم»، *فصلنامه معماری و شهرسازی*، شماره ۳ و ۲، ۱۱۴-۱۲۲.
- ۲۱- فرهادپور، مراد (۱۳۷۳)، «مدرنیسم و پست مدرنیسم»، *فصلنامه هنر*، شماره ۲۵، ۴۸-۲۵.
- ۲۲- کهون، لارنس (۱۳۸۱)، «از مدرنیسم تا پست مدرنیسم»، ترجمه گروهی از مترجمان با ویراستاری عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- ۲۳- محمدزاده، رحمت (۱۳۸۹)، بررسی آثار مدرنیته غرب بر شهرسازی ایران، *فصلنامه صغه*، شماره ۴۸، صص ۹۴-۷۹.
- ۲۴- محمدزاده، رحمت (۱۳۸۶)، بررسی اثرات زیست محیطی توسعه فیزیکی شتابان شهرها با تأکید بر شهرهای تهران و تبریز»، *جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، شماره ۹، صص ۱۱۲-۹۳.
- ۲۵- محمدی، مجیدی (۱۳۷۷)، «سر بر آستان قدسی دل در گرو عرفی»، تهران: نشر نی.
- ۲۶- ماتلاک، جان.ل (۱۳۸۸)، «آشنائی با طراحی محیط و منظر»، ترجمه سازمان آموزش و پژوهش سازمان پارک‌ها، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات سازمان پارک‌ها و فضای سبز تهران.
- ۲۷- وزارت کشاورزی (۱۳۷۱)، «مطالعات صندوق نظام‌های بهره‌برداری کشاورزی ایران»، *سیمای مالکیت اراضی مزروعی ایران*، تهران: معاونت امور واحدهای تولیدی و کشت و صنعت.
- ۲۸- نقیب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۷۰)، «در آمدی به فلسفه»، تهران: انتشارات طهوری.
- ۲۹- نوس، الکسیس (۱۳۷۴): «اندیشه مدرنیته (در قالب معرفی کتاب)»، ترجمه رامین جهانگلگو، *فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو*، شماره ۱۰، صص ۱۴۲-۱۳۹.

- ۳۰- نصر، حسین (۱۳۸۹)، «احتضار طبیعت»، *روزنامه اطلاعات*، شماره ۲۴۸۱۷، شانزده مرداد، ص ۶
- ۳۱- نصر، حسین (۱۳۷۸)، «دین و بحران زیست محیطی»، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، *مجله نقد و نظر*، سال پنجم، شماره ۱ و ۲.
- ۳۲- وزارت کشاورزی (۱۳۷۱)، «مطالعات صندوق نظام‌های بهره‌برداری کشاورزی ایران»، *سیمای مالکیت اراضی مزروعی ایران*، تهران: معاونت امور واحدهای تولیدی و کشت و صنعت.
- ۳۳- هودشتیان، عطا (۱۳۷۳)، «مقدمه‌ای بر زایش و پویای مدرنیته»، ترجمه شیوا کابویانی، *نگاه نو*، شماره ۲۰، ص ۶۷-۵۲.
- 34- David Battisti (2010), "Climate Change and Food Supply, Have We Understood the links?" University of Washington.
- 35- Jencks, C. (1991), "*The Language of Post-Modern Architecture*", 6th, Academy Editios, Londen.
- 36- Mileti Dennis (1999), "*Disasters by Design: Reassessment of Natural Hazard in the United State*", Joseph Henry Press, Washington.
- 37- Rapoport, A. (1989), "*On the Attributes of Tradition*", Dwelling, Settlements and Tradition: Cross-culture Perspectives, Lanham: MD, University of America.
- 38- Williams, Raymond (1976), "*A Vocabulary of Culture and Society*", London: Fontana.